




بازرسی شد  
۳۶ - ۳۴



۶۲۳۱-ن

|   |  |                                 |               |
|---|--|---------------------------------|---------------|
|  |  | شماره ثبت کتاب<br>۶۴۹۱۲<br>۵۱۰۲ | ز-۲           |
| کتابخانه مجلس شورای ملی   |  | کتاب<br>ترجمه صحیفه مجادیه      | مؤلف<br>موضوع |
| شماره قفسه<br>۴۸۴۴  |  | تاریخ ثبت<br>۱۳۸۲               |               |

بازدید شد  
۱۳۸۲

تغییر فهرست شده  
۴۸۴۴



بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷



|                                      |             |                |
|--------------------------------------|-------------|----------------|
| <p>شماره ثبت کتاب<br/>۸۱۶۶۳</p>      |             | <p>ن. ۲۰۱۹</p> |
| <p>موضوع</p>                         | <p>مؤلف</p> | <p>کتاب</p>    |
| <p>ترجمه و تصحیح: <b>بازیدید</b></p> |             |                |
| <p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p>       |             |                |
| <p>شماره قفسه: ۸۴۰۰</p>              |             |                |

بازدید شد  
۱۳۱۲

۱۳۱۲ - ن

خطی - فهرست شده  
۴۸۴۴

بازرسی شد  
۴۶ - ۴۷



۶۲۴۱-ن

|                |                         |
|----------------|-------------------------|
| شماره ثبت کتاب | ۶۴۹۱۳                   |
| تاریخ ثبت      | ۵۱۰۲                    |
| موضوع          |                         |
| مؤلف           |                         |
| کتاب           | کتابخانه مجلس شورای ملی |
| ترجمه یا تفسیر |                         |
| نمونه          |                         |

ز. ج

بازدید شد  
۱۳۱۲

تکلیف فهرست شده  
۴۸۴۴



مالك هذا المملوك مخلوك  
مالك المملوك محمد الرضوي

ن

لا اله الا الله

١٩٨

انا العبد المذنب الى  
الراجي غفر رب  
ابن سيد محمد تقى

محمد

محمد

اعني

دوم اردما

محمد تقى

اخلاص كتابخانه محمد الدين شيد  
١٣٣٩ شم ١٣

٩٣

غنى





[illegible]

منه درین خلعت و فرم صحت ساقی که میساخته و فرماییده بانه اللهم و من علی عالمی و  
و زار و تبرئ رسولک صلواتک علیه و رضیک و تبرکک و من علی عالمی و  
و آل رسولک علیهم السلام ابداناً یقتضی فی عالمی نه او فی کل عالم و درین  
که علیه اولی درویش رسید بدین صلوات علیه روا شده و محقق علیه بود از کتب  
روایت شده و آل رسولک عطفت بر برکتی را رواه تیرال رسولک یعنی ما بعد از نبوت  
رجوع و در بارک تبریزان و دستاره که کرده اند نه طبیعت رحمت و برکات بود و در آل  
کردن تبریزان رسول یعنی ظاهر صلوات استلیم که کرده اند و در آن و در آل رسول  
جاودان و مادام که باقی که از این آدمی در آل رسول در میان یعنی مادام که وجوده باشد و از این  
رجوع و در بارک تبریزان و دستاره که کرده اند نه طبیعت رحمت و برکات بود و در آل  
مذخور و اعتدال که مستور ای محمود و شایان که فی الکشف یعنی و تبریزان این رجوع و در بارک  
مقبول که در آل بر آن مرتب بود و کشور سر یعنی ثابت مذکور باشد نه از ذریه  
شده باشد نه از نو قاضی قیامت که از سر آید و کتب فرائد و ابیاب و فی کل عالمی  
و شکر و دو کبر و حسن ایشان و علیک لبانی و کرم کردان پس خود را  
و ما که در خود زبان مرا و انشی که از ایشان و دین و طایفه الهی است

الطوبى من كونه كرادان از برای راه رست اینست که آن دست دل را در این  
 و درستی من استیضاح الرحمن فعلی المعول و هو لم یعم ای بطور و ضایعه  
 و زبانه او را که بگوید و بیاورد و فرزند آن مراد از او زبانه شده است  
 مار زبانه از مار کوب صفتی که سلطان جهت استراحت شمع قصد بهمان کینه متعارف است  
 بنابر خود و منی شمس التمام و الماتمة و الماتمة و الماتمة التمام المعنی الماتمة  
 اذ خصت قال لاوی اهل الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة  
 العورت و تحسبون الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة  
 قرنت الماتمة لم بعد ان يكون المراد بها انی صفة و تعقل جنس عموم الاسرار و الماتمة  
 قال ابو بکر لا تقع هذه الاسماء الا على المحرف من الالف و قال ابو الفوارس  
 سم تعقل و طبع حوام فاما یسم و لا تعقل فموجب کما هو و لا یزید و لا یقل و لا یموت  
 مرطوب و ان لم تعقل کما هو و لا یسم و لا تعقل فموجب کما هو و لا یزید و لا یقل و لا یموت  
 و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة  
 لم تعقل مکره و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة  
 یکملات الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة و الماتمة

و از میان

و از میان یا از شرها جان هم و از هر که کشته و نباشد و هر که میجوید و از میان  
 و میباید بود که مراد معنی او معانی باشد در معانی بر سبب عموم هر اک اگر ضایع است  
 و از سر جنبه کان که صاحب هم مایه شمع ما و بعضی ارجح است و از سر عوارض و از سر  
 معنی چشم چشم زخم مردان چشم بد که میجوید حیات زنده اند مردم و منی شمس التمام  
 مریک الحریه و المار و العاتی و از سر هر دیو کشت و نافرمان بر دوش شمس التمام  
 عین و از سر سر مایه سینه کشته ارض بر کرده و منی شمس التمام  
 الحرف علی صفة اسم المعول ای کمال شمع و مایه علی مایه تنزل الکریم و اذ انزل ان  
 انکلت مریه امر ما مریه فیها ای مریه فیها و استعینا بالطاعة و احسان و کل ما یطعم  
 اترقه و النعم و سوا العیش ای طغیة و البیضة و قدیرا و المریه المریه فی مایه  
 و شهودا و مایه و مریه فیها ای مریه فیها و استعینا بالطاعة و احسان و کل ما یطعم  
 کدنه ای و یعطونه و مریه فیها ای مریه فیها و استعینا بالطاعة و احسان و کل ما یطعم  
 و اولاد اولاد و الماتمة ای عاقد و المار و کل مریه فیها ای مریه فیها و استعینا  
 القطیعة و اول طغیة السعد و سید متعده ای مریه فیها و استعینا بالطاعة و احسان و کل ما یطعم  
 ای تسرع فی العمل و الطاعة و لیس ان ادلس بالاعف ای عاقد و مایه و کل مریه فیها





خطه الهی بخیر نقیب و آلاء مراد حجت و الهی علی المصایب و آحاد و عیال بالکسر  
مانع و دبا فاسدی نمی گان و فی الحدیث آنسا جبابیل الشیطان ای مصایب  
و المصایب آحاد المصیبه بالکسر ای ماصیطا و بر و آل رجل اسم جمع لرجل  
کما کرک و الخیا الخیال و فی الحدیث یا خیل الله اگر کسی این حدیث را بخواند  
فرسان خیل الله و این کرد و ان در از ضرر رسانیدن او و بدی او و بد  
کفایت او یا اشاره چشم او و غیبت کردن او و طعن زدن او و دشمنی او و در  
او آلت صید او و دعوت آن او از زیاده دکان و سواران او یا یک عجز و عجز  
بدستی او که غالب بر همه چیز و توانائی بر آن **و کان مرفوعاً علیه السلام**  
**لا یؤید علیه السلام** و عای پیست و چارم بدو و حق بدو و ما در چون  
مقبضای عقل و نقل شکر نعمت و آجیبت و بعد از نعم آن هیچ نعمت حق  
فرزد چون نعمت بدو و ما در نیست چه در سبب وجود و صوری است  
و سبب تربت او بهر سه اغذیه و البسته و ضروریات که سبب بقای او و بقا  
کمال شو و ناست و واسطه حصول کمال است نفسانی چون ارادت و نیت  
شود و ما در در سببیت و چه در سببیک بد است با تحمل مشقت حمل  
و سبب

الدعاء الرابع والعشرون

*hi*

خط ولادت و اوجاع طلق و اول قبولی که سبب عیوض فرزند شده خون زبان  
 دوست الهی آدرایات اعجاز غایات و احادیث هدایت سمات امراطبات  
 ایشان واقع سنده و طاعت و آفرین تالی طاعت خالق داند و از جلیات  
 حقوق و آفرین دوستی خالص کبان و تعظیم بالغ زبان و ارکانت الهی  
 سید الشاهین علیه السلام و حق ایشان دعا فرموده اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ وَرَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَأَخْصِهِمْ بِأَفْضَلِ  
صَلَوَاتِكَ وَتَحَنُّنِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَسَلَامِكَ بار خدا یا رحمت کن  
 محمد که بنده خاصیت و فرستاده هست بر بنده کان دیگر و بر اهل بیت او که  
 پاکند از کلامان صغیر و کبیر و مخصوص کردان ایشان را با افضل صلوات  
 و رحمت خود و برکات خود و سلام خود و أَخْصِصْ اللَّهُمَّ وَالِدِي مُحَمَّدٍ  
وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَرَسُولَهُ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَأَحْسَنِ تَحَنُّنِكَ  
 پدر و مادر را با افضل و برکات خود و رحمت کن بر ایشان با دوستی  
 ترین که بشاید کان اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْضِلْهُمْنِي علم است  
 لغنا علی الطاهرات و اجمع فی علمه ذلك کله تمام الامام علی

5



التردد والغلب يعني يا خذ يا رحمت كن بر محمد وآل او ورد في الخبر ان من غلب  
مرا انچه حاجت بر من از برای پدر و مادر از ادب نگاه داشتن آن و رحمت  
الانسان و در آن زمان حاجت فراموش آرد از برای نزدانش انچه با تمام تمام استغفار  
بیا انچه منته و فقهی التوفيق فيما استصحب من عمله بر کبار و در را  
با کبر و دل انداخته از علم بواجبات و توفيق هر دو در آن شدن در درجه  
مرا دیده و نگردانیده علم با نواجبات حتی لا یقوت فی استعجال شیء علمت و  
لا ینقل ارکانه عن الخوف فیما الصنعة الخوف بالی المهدد  
بمغنی الخوف یقال فی التلذذ خفنا و زفنا فلیقتدی فی شرفنا و تعطف علینا  
الفلان عفاف و لا راف یعنی عفت نشود مرا را داشتن جز بر آنکه تعلیم کرده مرا  
انچه و گران نشود اندام و جوارح من از خدمت کردن و مهربانی کردن در آن وقت  
مرا ندانسته از حقوق و آنچه بر و ما در اللهم صل علی محمد و آل محمد  
به و صل علی محمد و آل محمد انما احببت لنا الحق علی الخلق بسببه يا خذ  
رحمت کن بر محمد و آل او همچنانکه بر لاری وادی ما را با و در رحمت کن بر محمد و آل  
او همچنانکه واجب است از برای ما که وفای بر این حق ما بر خلعان خود و بسبب او

رضی

ارضی بید و اندوخته که سهم نمی آید و به باشد که بحبت ذوالقربی مقراست و با کبر  
والقربی مقرب یعنی است از ان یا منصب آمنت و خلافت بوده باشد اللهم  
اجعلنی اهلاً بها هیبة السلطان العوف الایاب بروی یقیم الباری  
تبعیدیران ای سببها ای خاف منها مثل کوف السلطان العوف الخلق  
والاخذ علی غیر الطریق یعنی یا خدا یا بگردان مرا که برسم و بینک یا شتم از غیر  
همی پیوستی و ترستی که از سلطان و پادشاه ستمکار میباشند و آنرا همان  
الایام الرؤف البرکة الباعی الاحسان و نفع الحسن و فی هذا العام  
مردی قال ان الاثر فی ما یتبه فی اسماء الله تعالی البر و العطف علی عباد و بر  
والبر و الباء بمعنی فاعما جا فی اسماء الله تعالی البر و العطف علی عباد و بر  
مغول الزاد و بی شده از الله یعنی و شکوئی کنم با ایشان همی شکوئی کردن  
مهربان یا شکوئی کنم همی شکوئی کار ما و بسیار مهربان و لا تجعل طاعتی فی الذل  
و بیخی بهما اقرعینی من رقة الانسان و تلج لصدی بهی من  
الظلمان اقرع ضیة افعال التقصیل من رقة عینة نقص شخنة الفقهی من رقة  
العلم و لا اقرع عینک و لا عود علی شیء انی عینک و حقیره ابر و اصد و سکت

والفرج باردة ودمه الوجه والكرن سبعة وقد يؤخذ منه القدر القليل من القدر  
 عينك بغيرك انيتك حتى ترضى نفسك وليكن عينك ولا تستر في العيون  
 فغلب هذا الحق انك عفاه اراد الله سبحانه في انظاره في العيون والفرج في  
 النوبة والوسان في اللغة العسل والاربعين سبعة في العفاس وقد وسن  
 ليس فهو وسنان والتج على ضيقه اقل لفضل البضا من حيث غلبت في  
 الطمان وتقال للبلد شلوج العواد والظلال العطان والاربعين سبعة في  
 يعني بغيره ان زمان برآي خبر مبرم وما دم را ونيكولي کردن من ان  
 ترار برای خبر خواب کردن کسی را و اینکي سخت گرفته باشد و اراده  
 انبراي سینه فرزند شربانی که شجعی و سگ سباز شده باشد حتی که  
 هوای هواها و اقلیم علی مضای رضایها او شریعتی العفاس و العفاس  
 من شرب و تراب را ای افشار الهوی التی بکثر نهم بر وی خوشی دوستی اینا  
 و مقدم دارم خوشی اینا نرا خوشی خود و استکثر برهانی و اینا  
 و استقبل بری بهمان آن کثر استکثر ای عده کثیر او که استقبل و استقبل  
 نیکولی اینا را با خود و اگر چه اتمک باشد و انک تمام نیکولی خود را با

چشم

حی

چوبسار با سینه الله حفظ کما صوفی و اطب کما کلا حی حفظ  
 عصفه و في التبريل و عصفه من صوفی باخذ ایا استه ساز و آرم را  
 ایشان چه بلند کردن و آرم ایشان را موب با و بی و کرا ایشان است  
 و خوش کردن از برای ایشان سخن را و این کما عصفه کفی العکبة  
 فلان لاین العکبة ای سلس و يقال لانت عکبة اذا کسرت کوفته و نرم  
 بخت ایشان طبعیت و خوی را یعنی چنان شود که مبر خوشی کم باشد  
 و اعطف علیها قلبی و بگردان دل را بجان ایشان و صلیت علیها  
 و علیها شفیعاً الفرقی الفرق و بگردان دل را بایشان فرقه  
 دار کننده با شمع ایشان و برایشان شفیع و مریدان الله استکرها  
 تربیتی و استبصار علی کرمی و حفظ کما حفظاه مینی فی  
 صغری نیت الشکر الیه سبحانه و منصایا الیه باعتبار رتب العالیات  
 هی الافعال و من حصول المبادی التی هی الانفعالات و شکر الله سبحانه بعباده  
 لهم و معاملتها باهم بالاجسان و الانعام و اللطاف و الکرام و الشکوة و الحوائج  
 نعم و الهی یوم ویزکو اعنده القلیل من اعمال العباد و مضاعف لهم کما فی غیر

۷



الطاعات كثيرة الدرجات والصوفية كسيرة القاد وفتحها الكبر الكبر والكنان <sup>مقابل</sup>  
الصعوبة والاعتراف بفسادها ونسخ الصفة وردت بها يعني بغيرها  
يعني انترسك كلعان والعام است مبدول در بخت این ان بخت تربت  
کردن ایشان را و ثواب و جزا خیره ایشان را بر کرامی ایشان  
نکاه در بخت ایشان آنچه نگاه داشته اند ایشان انرا از دست حال  
سن و کوجکی اللهم ما ستهامني من اذني بار خدایا و هر چه که  
از جانب من از دستیا و در بخت او خلص اليها عني من مكره و مكره  
ای و صلی فایده القهاح یا ایشان رسید از مکر و مکر و مکر و مکر  
قیل لهما من حق قبل بقراف و فتح با معنی عند است تبال قیل  
فلان حق ای عنده یا ضایع شده باشد نه و مکره که مراد ایشان را بوده باشد  
فاجعله حطة لئلا يفي بها و علو فی دجا بختها و زیاده فی حجة  
يا منبذ الكليات با ضعا فها من الحنات حطة لغاير الكليات  
والرکب بر کرد انرا اسبب کنند کنا ان ایشان و بلند شدن و بر بخت  
ایشان و افزونی در سببهای ایشان ای بدل سازنده و بیدار بخند و بخت

بخت

بیکونیا اللهم و ما تعد یا علی فید من قولی و امری علی فی  
من فعل او صیغاه فی حق او قصر ای عنه من واجب فعلت  
و هبته که با بار خدایا و بختی که از حد و گذشته اند من که بختی  
و بخت و در غم و اندر من در آن از کردار یا ضایع کرده اند از بخت من  
یا قصیر کرده اند من از انرا حق واجب بر من بختی که بختی ام انرا  
با ایشان و جدت به علیها و عبت الیک فی وضع بختی  
عنهما جدت علامه السلام فرج و بختی که بختی و بختی و بختی  
المحذره من المغتو حین یا بختی الشی فی الوالی و النکال و بختی که بختی  
بر ایشان و از آرد و حمت نمودم از درگاه تو در طرف حق و بختی  
آن حق را ایشان فای فی لا اتهمها علی نفسی و لا استبطها فی  
برخی ای لا اظن انها اقصر فی تریقی و ای لا احبها و لا اعد بها المبطین  
برخی یعنی بریز اگر و ایشان را منم نمیدارم و بختی که بختی خود کرده باشد  
تقصیری کرده باشند و بختی که بختی از او عدل و بختی که بختی  
باشند در سببهای بخت و لا اکنه ما تو لیا فی امری و بختی که بختی

شود شده اند و بر خود گرفته اند از کار من باریست فما اوجبت حقاً علی  
واقدم احساناً الی و اعظم منة لک من ان اخاصها بک  
واجاز بها علی مثل قاص العوم و قاصه ای اخذ کل من صاحب من  
ما صاحب علیه حساب و غیره یعنی ای پروردگار من پس این را و این  
حق و بر حق است شکوئی این را پیش من و بزرگتر است من است  
از آنکه قاصه ندانم بالایشان یعنی بعضی این را بماند کرده اند و تو نم  
آن را بدانی ایشان که بمنش و مانند آنچه من نموده اند اولی فی الدنیا  
شغلهم باینکه بیتی که در این مهنا استفاده می کنی و از حرفه کفایت  
کجاست مکافاة و مجازاة من استی از ای خداوند فرمای بسیار شریف  
پروردان من و این شکر و تعظیم را فی جرات استی و کجاست مکافاة شریف  
پروردان ایشان در نگاه داشتن من و این آثارها علی انفسهم الکون  
علی الیقین و قریح علی الیقین و غنیه این را و بر این قیاس  
منه العزیز منم بر خود کرده ان بخت و تو ستم و فرائض بر کجاست مجازاة  
ایشان را بخت کردن ایشان بر نفس خود و او با سطر ستم و فرائض بر

کار بلند و الدنیا مغنیه و منم من کسیر تا و روی غیما القام کلا الیقین  
و در راست این حالت ایشان با مکافاة و مجازاة فرستادن اما استی  
منی حقها و لا ادرک ما یجب علی لهما و لا انا بغایض و لا طیف  
خلف منی اینها استیفا نمیدانند کرد ایشان از من حق خود را و ادرک  
و دریافت نمیدانم کرد آنچه واجبست بر من برای ایشان و نمیدانم که از  
و طیف خدمت ایشان افصل علی محمل و الله و اعنی یا حیدر من استغین  
بد و حق منی یا اهل ای من غریب الید پس بخت فرست بر محمد  
او و اعانت و یاری و هم مرا ای بهترین کسی که یاری خواهند داد و یاری  
مرا ای راه نمایند ترین اگر اراده رحمت کرده شود از جناب او و لا یحیی  
فی اهل الحق و الاماء و الکلمات یقال حق و الله یقول حق و الله  
مرا را تا که عاق شوند یعنی افرمانی و سرگشتی نمایند بر من و ما و ان  
عقوق و اکرین را که بایر و بده است یوم یحیی کل نفس بما کسبت و  
لا یظلمون روزی که فراده شود و بر نفسی را که کسب کرده از طاعت  
و ایشان را یعنی عبادان خورشید دیده نشوند بلکه بر کبریا و خورشید خود جدا









و بعضی آرنده بود به باشند این اسر و غفلت یعنی استجابتی باز جدا  
اجابت کن دعای مرا اللهم انشد و بهم عقدی یعنی باز جدا  
سخت کردن این اول و فرزند و یا او که بهم ای ویدی ای قوم بهم  
الا و بالبحر کما العولج بباله و انی کفرح ای عوج و اوامه المعوج  
و مستور و فی بعض النسخ اقم بالضم للمعروف و اعرج علی شاة العنصره  
بهم عقدی و راست کردن ایشان که می برانمی اصلاح اگر مراد باشد  
یا راست کردن ایشان عقدی که می برانمی عقدی و عدوی و سب کردن  
عدو مراد است بهم خصم می و رفیق ده باشند مجلس مرا و ای می  
و زنده کردن ایشان و ذکر و یاد آوردن مراد آنی بهم فی عینیت  
کن بر ایشان و غیبت منکره ای بکلی و کند و اعنی بهم علی حاجتی  
و مدد کاری کن بر ایشان و حالتی که حاجت و کاری بوده باشند و اجعلهم  
فی محبتین و بگردان ایشان از دوست و آرنده مراد علی علی بن ابی طالب  
مقال حد علی و اعطف و فی حدیث علی و احدهم علیه السلام ای اعظمهم و را  
این اشارت نماید یعنی و بر مشفق و مهربان کردن ایشان از اهل بیت علی

منه الشارح و حق المعقول الاول ای قبلین ای مستقیمین لی رواه  
مراد بر جاده محبت و مستقیم باشند مطیعین غیر عاصین و لا عاصین  
و لا مخالفین و لا خائضین و طاعت و فرمان بربنده باشند مراد  
که عسایان نور زنده و عفو و تمامند چه عسایان و عفو و الدین از کس  
و محافت نمایند مراد خطا کار نباشند و اعنی علی بن ابی طالب  
و برتریم و یاری اعانت ده مراد بر تربت نمودن ایشان و او را و اول  
ایشان و شکوفی کردن ایشان و هب لی من لک منکم و لا و  
ذکر را و اجعل ذلک خیر لی و محبت مراد از خود و ایشان  
نزدیک و گردان ایشان سبب خیر و خیر و اجعلهم لی عوناً علی کما  
و بگردان این از برای نزد و کار بر آنچه سؤال کردم ترا از ان و اعنی  
و غیره من الشیطان الرجیم و مناده مراد و گردان مراد از خود و آرنده  
از رحمت تو یا رانده شده از کار که بخانه سابقه محبتی نهاده شده فانک  
خلفنا و امرنا و نهیننا و غبتنا فی اولایک یا امیرنا و نهیننا  
عقاب پس بر برتری که تو از منی مراد و زود و بار و آثار منافی عیب



















حوب و بران خود و رعایت کن که رعایت میکنم از برای خدای خود اللهم صل علی محمد و آل محمد  
 مثل و کتب منتهی ما بعد از این که در روزی که مرا رساند این جهان را  
 آفرینی اخطوطه فلان عندکم و بگردان از برای من تا مهربان و وافی ترین بپایان  
 بر دست نیست و در روزی که بخت من در حق و معنی قدر نصیحتی حتی تسبیح و آبی  
 بهم و در راه کن این ترانصرت و سنانی در حق من نیست سانی و در حق من افضل و افزونی  
 من تا سکنیت سوز سبب من و سبب شوم من ترنسب ان آیت رب العالمین  
 این بایده و بقیه و سبب من هم خطای ایلم افضل که برای آسبیب و فی الدنیا و الدنیا  
 من فی مناه ان من طایفه او نه علی عباده لا در من فیه انانی و البلیا یا خیر که طایفه  
 انی بقیه و منیع من اف و او طایفه یا خیر که طایفه یا خیر که طایفه یا خیر که طایفه  
 عالمیان و کان من و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 کا بهما و حال ترسکا و شسته بود نه در برای من اذیت که عاقله و علی الله تعالی  
 که من جماعت عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 انشور و من و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 من افرات البلیا یعنی با و دایا حلت کن مرا بگردان او و او را گردان و نگاه دار من را

طایفه انشوری  
 الله عاقله و علی الله تعالی

که من اهل اسلام و اهل کثرت لغز و عله من و آیت خدای تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 من اهل الحی ای الدنیا و کثیر من لغز و عله من و آیت خدای تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 لغز و قدرت خود و تسبیح عطا یا هم من خدای تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 و تسبیح الوعد و اما در الجده تحف الی که من لغز و عله من و آیت خدای تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 خود اللهم صل علی محمد و آل محمد و کثیر من لغز و عله من و آیت خدای تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 بر محمد و آل او و بسیار که در ان عدد و شمار عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 اشهد بالسنن الحجه و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 الحسن و جل شای ذی الخلق فی مسئله لبش و الدنیا و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 و کثیر که در ان سلامهای من ترا از نیره و سبب و کار و در عذر ان از ان سبب و عاقله و علی الله تعالی  
 خود و تمام عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 فعل من و موافق من الی الدنیا و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 حشره و من اهل الحشر منی خود که اسلام ای مدوده و در حشره و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 که من هم در ان حشره منی و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی  
 غیر مصیب محشره فان اهل الحشره منی و عاقله و علی الله تعالی و عاقله و علی الله تعالی

انفا و ابراهیم  
 من عاقله و علی الله تعالی

































در افاضل ای فضل عنی<sup>22</sup>

[illegible][illegible][illegible]

تَاَوْضُرْ







نیت را در عفو بر اگر عفو کنی از دوست کنی او را از سر که تو در کار کردی که در عفو  
منست نزد تو امر درین یعنی اگر نه از دوست کنی که بر من اللهم فاما انذا <sup>تغلب</sup>  
مطعاً لا امرک فاما امرت به من الدعاء مستحباً او عدک فاما وعدت به من  
ادعول ادعونی مستحب کلم فقال تخر الراجح وجبه و استجرا ای استجری ما لم یل  
ای مسطر الفاء و عدک فی موضع الی قلت استجب کلم ما ردا یا استجب من عفو که آمده  
تو در حالی که همان بر نه ام امر بر تو در ای که امر کرده مرا مان از دعا و تو اگر کسی  
کنند هم رو کردن و وفا کردن وعده ترا در ای که وعده کرده باش از احاطت <sup>ان بر</sup>  
کو نه ترا تا جواب هم شمار اللهم فصل علی غیر والد و الحقی <sup>تغلب</sup>  
با بر برای ما ردا و عدک کن مرقد دل او و ملاقات فرما مارا امر من بود می کند  
من ترا با و اگر در من ترا بود عدت و ارفعتی عن خصایح الذنوب <sup>تغلب</sup>  
لک تقبی الصرع الطر علی الدین کالمصرع کله و موصو انشاء فالدی <sup>تغلب</sup>  
سار از محل سقوط کنایان می کند که دانیدم از برای تو نفس خود را و استجری  
کما یألفیتنی عن الا شقام منی و یون کنایان مرا بر سر من و تو می کند  
ما نرا از شقام کشیدن از من اللهم و یون فی طاعتک یون ما ردا یا استجب

زمان

و زمان بر داری تو قصد مرا از حکم فی عبادتک بصیرتی در تو در کار کن  
و بر پیش تو بصیرت و بیانی مرا و و یون کنایان مرا و یون کنایان مرا  
الخطایا یعنی و یون ده مرا از کردار ای که بشوی مان هر یک کنایان مرا از سر  
و تو یون علی ملکت و ملکت بنیک <sup>تغلب</sup> و یون کنایان مرا از تو یون کنایان مرا  
و ندیدم خود بر طریقه سحر خود و خود چون بر منی مر اللهم انی اؤوب الیک <sup>تغلب</sup>  
در این کنایان تو یون و صفای من با ما ردا یا استجب که من سرور و ارادت می نام تو یون  
خودم از انما من صغره و کبریه هر یک که در حق منی که کبریه سان علم احوال  
منده همی گفته اند که کبریه هر یک است که عدای تو در تو ان عیاق <sup>تغلب</sup>  
و یون کنایان که هر یک است که شایع برای ای ای صری قرار داده یا تصریح <sup>تغلب</sup>  
و طایفه بران رفته اند که هر مصیبتی است که اقدام مان یاداری باکی و بی پروائی  
در امر دین و کربن ان قول را اختیار کرده اند که هر یک است که هر یک است  
و یون معلوم شده باشد و بر می بنویس را بر کنایان که در قران عذبت و عذبت  
مران صدها بنی که یون و یون صغره و کبریه هر یک که صغره کنایان کبریه اند و هر  
سر کند که مصفح می لغت امر ای شده و انکه اطلاق کبریه و صغره میکند بران طریقه  
ما فوق و با است است نمی هر کنایان که عیاق ان مترتیب پیش از عیاق کنایان که























الاضيق وقال حاشي يا ثوبان ان برضا علي المداوة نكحتم ونا على حاشي بن  
 عابد علي صدر الفعل المتقدم عليها واسم ناعلا والعقل الغنوم حلا اسم النعام قالوا  
 قاتل الغنوم حاشي زيد انا الغنوم جانب قيامهم والعام منهم او بعضهم زيدا قال  
 معني اليبسة وبالرضب والكبروي في روضك غنونا يعني يا جديا يا كبروي يا جديا  
 نكرانها كروم لا في بنيها يتر الكرك انما كركم كركرك ان الضبيع كروم كركرك  
 رسيه وكنت اقول تل اليك بفضلا فلكه مع كركرك يا اغفلت من  
 فروضك وقد ريت عن مقامنا بحدودك الى الحد منات  
 فطاليف فروضك اللطيف ما يقدره الانسان فرعون وكل يوم او اطعام رزق  
 الحمد وجمع الحمد وهو بمعنى المنع يقال جدا اذ رعو الله اياه الى موضع ما كذا محمد وداود الله  
 ضرب من ثنما لا لا يرضى كذا فينا وشبهه فقال اقدم ملكه وداود الله فلا يرضى  
 ما لا يتجدد كذا فينا والربع وما اشبهه فقال اقدم ملكه وداود الله فلا يرضى  
 التي تملكها بين ان رضى حدودك الى الحدودات فيهمها والارواح التي تملكها  
 وانكنت اي بالغت افقار التملك يقال ملكته الطعام بالغت في اكله وملك  
 في غرضه اي بالغ في شتمه وملك السلطان عهده اي بالغ في عقوبته وملك الملك كبره  
 بالاكل في غيبه يسمي كركموسل شتم بسوي او بزياد في شتمه رسته اياك بسوي

و ظایف واجبات و فرضهای برادر و کد داشت کرده ام و تعدی نکرده ام  
و در گشته ام آنجا بیکه حدود و نهایی که توقعین نموده برای بیکان <sup>تعدی</sup> خود  
از آنها موجب نکال و عقوباست و رسیده ام بیکامهای که نشاء و نمودم  
حرام را و خود دادم از او بیکای <sup>تعدی</sup> خود بیکه <sup>تعدی</sup> خود را و کسایر باطل  
عطف علی حرمت و جرح و تخریب ای کسب سعی عشاء الانسان <sup>تعدی</sup> جوارح  
و سرف بهای یعنی حاصل کرده ام سعی خود کثرت عاقبت <sup>تعدی</sup> بی فضا عیال  
سیر <sup>تعدی</sup> ایاماناه و اسد و اغفاء و بعضی و الاسم العاقبه و بی منافع اسد و غیره <sup>تعدی</sup> عیال  
غزل السوء و الفضاخ جمع الغضبی و بی کشف العیوب و المسای و بی تال و فضاخ  
الکشف و ساید و الاسم الفضی یعنی رستگاری و اوان نور از رسوائی استیگان  
برده و خود که پوشانی را از آن کنان و <sup>تعدی</sup> و هذا مقام من استیگان <sup>تعدی</sup> منک  
و خط علیا و وصی عنک <sup>تعدی</sup> قلقل انفس خاشع و <sup>تعدی</sup> و قبضه <sup>تعدی</sup> خط  
و خط منقل <sup>تعدی</sup> الخطایا و اوقایین <sup>تعدی</sup> ان رغبه الیک و <sup>تعدی</sup> لک رغبه منک <sup>تعدی</sup> نکال  
استقبل و <sup>تعدی</sup> الحديث عن نقی الکربان یعنی ای تقبلها لیتع <sup>تعدی</sup> من قبل <sup>تعدی</sup> العیال  
یعنی اینجا بیکه آنکس میست که شرم دشوار بزرگوار و رها جو و از تو خشم که رفتن <sup>تعدی</sup> نیست و

فَوَسَّوْا بَابَهُ اَنْزَلُوهُ مِنْهَا فَاَتَتْهُ بِسُوءٍ قَبِيْلٍ مُّشْرِكٍ وَبِطْنٍ مِّنْ ذُرِّيَةِ اَنْزَلْنَاهُ  
لَكُمْ اَنْ يَّارَبُّكُمْ اَنْ خُودَ اِيَّاهُ سِيَالٍ عَسِيْبٍ وَبِكَبَرٍ اِنْ يَّوْمَ تَنْزِيلِ اَنْزَلُوهُ  
بِعَيْنِ سِيَالٍ خَوْفٍ وَرَجَاءٍ وَاَنْتَ اَوَّلُ مَنْ رَّجَعَهُ وَاسْمُ مَنْ رَّجَعَهُ اَنْ  
فَاعْطِنِي يَا رَبِّ مَا سَجَّوْتُ وَاسْمُ مَا سَجَّوْتُ وَعَلَى كَعْبٍ اَنْ  
اَيْتُكَ اَكْرَمُ الْمُسْلِمِيْنَ وَتَوَدَّ اَوْلَى وَرَسُوْلًا رَّبِّكَ اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً  
اِحْتِ اَنْفُسَانِي اَنْ تَرْسَمَ اَمْزَجَ وَرَسُوْلًا رَّبِّكَ اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً  
اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً  
بِكَبَرٍ وَرَجْعٍ خَوْفٍ اَنْ تَرْسَمَ اَمْزَجَ وَرَسُوْلًا رَّبِّكَ اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً  
لِعَبْقُوْلٍ وَعَلَى كَعْبٍ اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً  
سَرَّتْ مَا كَانَتْ مِنْهُ وَاَصْلَهُ تَقَرُّ السَّيْفُ اِيَّاهُ جَلَدٌ وَغَدَرٌ وَكَلَامٌ وَكَلَامٌ  
وَالشَّاهِدُ بَعْنِي بَارِخْدَا اَوْجَلُ بُوَيْشَ بَدِيْلُ اِيَّاهُ اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً  
دُنْيَا بُوْدَةٌ بَارِخْدَا اَوْجَلُ بُوَيْشَ بَدِيْلُ اِيَّاهُ اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً  
مَوَاقِفُ الْاَشْيَاءِ مِنْ الْمَلَكَةِ الْمُقْبِلَةِ وَاللَّيْلِ الْاَكْبَرِ مِنَ الْاَشْيَاءِ  
وَالْاَصْلَاحِيْنَ رَجْعًا اَوْ كُنْتُ اَكْرَمُ سَيِّدَانِي مِنْ بَنِي مَرْيَمَ اَنْ يَّامِيْدَةً رَّوَابِيْدَةً

مِنْهُ فِي سَبْعِينَ لَفِي احْتِسَامِ سَنَائِهِ اَتَقْبَحُ مِنْهُ بَسْ بِمَا اَمَرُ اَزْوَاجِيَا بِيَا اِيْجَانَا اَشْتَاهُ  
 اَخْرَجْتَ نَزْوَانِيَا وَنَكَاحَ حَاضِرِيْنَ اَزْوَاجِيَا وَتَقَبَّلَ مِنْهُ بِمَنْ اَكْرَمَ اَنْتَ مِنْهُ اَوْ  
 وَمَا لِحَالِ اِيْمَانِيَا كِرْبُورُ كَرْمِيْنَا مَسِيْدا اَنْزَلُوْنَا اَمَانُ حُزُوْرَاوَاوْجُوْبِيَا اِنْ حُوْرَاوَاوْجُوْبِيَا  
 وَخَشِيْعَتُ مِسْمَرُ دَمِ اَنْشِيَانِ دَر اَعْمَالِ اَنْهِي اَلَمْ اَقْبَحْ بِهِيْمَتُ فَاَلَسْتُ مَعْلُوْمًا  
 وَوَقَفْتُ بِكَ فَاَلَمْ تَعْرِفْ اِيْ وَاَنْتَ اَوَّلِيْ مَنْ فَوَقُوْهُ بِهِ وَاَعْطَى مَن فَوَقُوْهُ  
 اَلَيْهَ وَكَارَفُوْهُ مِنْ اَسْمِ اَسْمِ فَاَمْرُ حَسْبِيْ رَسَالَتَا اِيْلَا بِغَفَتِ اَلْيَا اَرْفَ اَلْيَا  
 وَاَعْطَى فَوَقُوْهُ اَعْطَى مَرْغَابِيْ اَلْبِ اَسْمِ تَعْضِيْلُ وَاَشْفَا قُوْرُغِيْ اَلْيَا اَلْيَا اَلْيَا اَلْيَا اَلْيَا  
 لِمَا سَمِعَ مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ عَوَاوَالَهُمْ لِمَا سَمِعُوا وَاَعْطَاهُمُ اَلدَّارَ اَمَّ تَحْمَلُهَا عَلَى حَوَازِهِ وَاَلْبِ  
 اَلْكُرْ اَلْخَا فَاَلَمْ يَنْفَعْ مِنْهُ اَسْمُ سَمُوْعٍ مَعَ قُوْرُغِيْ كَلَامِ الْمَعْصُوْمِ لَعِيْنِي فَوَقُوْهُ اَقْتَدَا اَقْتَدَا اَقْتَدَا  
 وَخُوْبِيَا وَنَدَا اَلْخُوْدِيَا بِرُوْكَ رَا حَمْدُهُ وَرَسُوْدِيْ اَنْشِيَانِ اَلْكُنَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا  
 سَتَايِي بِرُوْكَ رَا حَمْدُهُ اَكْرَمِيْدُوْنِ اَنْتُوْرَاوَتُوْبِيْ سَلَاوَاوَرِيْنِ اَلْكُنَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا  
 وَكَبَشْنَدُهُ تَرِيْنِ اَلْكُنَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا  
 يَشُوْرَاوَاوَرِيْنِ حَسْبُ كُنْ فَوَقُوْهُ اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا اَنْزَا  
 مِنْ صَلَاتِيْ مَصْنُوْعِيْ الْعِظَامِ حَرَجَ اَلْكَسَالِ اَلْيَا اَلْيَا اَلْيَا اَلْيَا اَلْيَا اَلْيَا اَلْيَا اَلْيَا



























الدعوى في حق النelson

وہ

در این سیر در لحظه مانی مایل بر عماره غم ملک افایه بلوغ الهی بام  
 مویج کفر از بهر اعلی مانی اصل نسخه اعنی مایل بر بغم الیاء باشد در ملک الی  
 الی اعلی بکسر اعلی نه اصول ثانی له و اعلی الیانه رفع الیاء و الزلی فی الی  
 مایل بر عماره حق لاد بر ارماد و بر عهد و ثبات و عباد و بکسر ایا تمیزه مفعول  
 مایل بری که مایل بر سه عکس از بندگان تو از سر گذردی تو بیانی مایل بری که مایل بر  
 بر او از حب جهان میگوئی گردن تو آرد گردان و وضع گردان و وضع گردان و وضع گردان  
 که موجب نشسته اند بر سر گردان و مایل بر سر گردان مایل بر سر گردان و مایل بر سر گردان  
 کرم و واقعه که مایل بر سر گردان و مایل بر سر گردان و مایل بر سر گردان و مایل بر سر گردان  
 حاصل شود بر او از سر گردان گردن تو از گردانی که او امان نام بر سر گردان و مایل بر سر گردان  
و عبادت گردن اندوزی سر گردانی ما از حب مایل بر گردانی و لا یبلغ مبلغا فی  
و این جهت از ایاکان معصه آید و این جهت از ایاکان معصه آید و این جهت از ایاکان معصه آید  
 تو از دوران موداری چون بودی و نهاسی و اگر چه در این دوران مایل بر سر گردانی  
 معصه بر سر مایل بر سر گردانی تو از امداد مایل بر سر گردانی و مایل بر سر گردانی  
 که تو از سر مایل بر سر گردانی مایل بر سر گردانی مایل بر سر گردانی مایل بر سر گردانی

فصل اول

[illegible]















































الاستواء والارواح النذرة الحصى على الاول من الاغراض لا يعقل زرعها وجعلها  
 للوصف الحقة والصل في الزمان والحادث والمزور معارف الاعمال والاعمال بها بعد  
 تجسيمها في شكل الفناء، وكراس زمرار وجمينات اورا وقبيل شفا عتد زندي  
 شفا عتد اورا درش قوت وقرت وسليته الكوسيلة دره في الحكيمها الذي  
 والكوسيلة الفما توتل به اي هتوب به الى اخير وروك كدان وسليدا اورا غي دره  
 كه اورا ت در هت مبد ريات كدان از د ريات سير هت امان الكه روك  
 بتو بهتر زما وعطاف زما وبتيق وقته واسفي الويه الكا عظم طور بهي السرور والهر  
 والارواح جتضم المساض وفسر بالوهين عوله تعالى لوم بعض وجهه وسعد كدان لوري اورا  
 در روزي كه رومبار اخند وسياه ميگرداني لغن در روز قيات وعلوانه لو كه بهي  
 كند از هسكي و فو شمالي لوده بنده كه در هت اورا ك مسرت عظم و فو عظم  
 وآتم لوده اي نوز دنيه و عام كدان نوز ونش و نريج اورا املي از عام قيات  
 وار فو ديه و بلند كدان باه اورا اتم در ريات باق ابنا و آخيا على شنه  
 عاخره القطة مر الا صافي ننده كن مار است و طر لوه الكه بهتر شنه  
 على طليته و عمران مارا ريلت و دن او و خد نبأ منها حبه المهاد المظفر

726

و بعد از بار اسرار بهت روشن او را سَلِّمْ بِسْمِ اللَّهِ بِوَرِ مَارِ اسرار و طریقه ادا  
 مِنْ اَهْلِ طَاعَتِهِ وَ خَشَرَتَانِ زُشْرُئِمَ و بگردان مار از اهل طاعت و روان مردار  
 در حرکت مار و در حله کرده او را وَ اَوْرَدْنَا حَوْضَهُ وَ اسْتَقْبَلَهَا بِسِدِّ قَاضِ كَرَمِ  
 یعنی عرض کوثر در روایات وارد است از حضرت زلت که عرض من یکماه مهلت است  
 سفید تر از شیر و لبی او خوشتر از مسک و کوزه های مائده ستارگان آسمان هر که اهل طاعت  
 خرد در کثرت نشد و آب ده مار با جام آن وَ قَلَى اللّٰهُمَّ عَلٰی حَجْرِ وَاَلِهِ صَلَوةٌ  
 بِنَا اَقْصَلْ مَا يَأْتِي مِنْ خَيْرِكِ وَ صَلِّ عَلَى اَبْنِکَ اَبْنِکَ فَوْزِ حَصْرَةٍ وَ خَيْرِ قَوْلٍ  
 کریم مایل منته الیم و رحمت کن بر خدا یا سر محمد و آل او رحمت کن بر منی که بر منی که تو را  
 نفاصل من انکه امید دارد از خیر تو و فضل و کرم تو زیرا که در حساب رحمت  
 و سعی و حساب فضل بزرگی اللّٰهُمَّ اَجِرْهُ بِمَا تَعَمَّرَ مِنْ رَحْمَتِکَ لَابْنِکَ راضه یا عزاده  
 او را عصبان انکه رسانیده از عافیه های لوده سنگان تو و آذی منی ایا نیک و نوده  
 و بکار رسانیده از امانات کتاب تو و نفعی اَلْبَادِکَ بِصَلٰوةٍ که در سنگان تو  
 ی سَلِّکَ و حجاب کرده افکار نا بکار در راه تو اَقْصَلْ حَافِرَ نِیَّتِ اَعْلٰی  
 کَلَّا کَلْبُکَ الْمُفْرَنْجِ وَ اَنْبِیَاؤِکَ الْمُرْسَلِیْنَ الْمُصْطَفٰی فَاَصْلَحْ اَرْکَ

72



















المسحوق

الى



[illegible][illegible]

والتعلم الصالح يعني الصفات العقلية والروحية التي لا يمكن اكتسابها إلا بالتعليم  
والتربية. وهذه الصفات هي التي تميز الإنسان عن غيره من المخلوقات. والصفات  
العقلية هي التي تمكن الإنسان من التفكير والتفهم. والصفات الروحية هي التي  
تمكن الإنسان من الشعور بالروحانيات. والصفات العقلية والروحية هي التي  
تمكن الإنسان من التكيف مع بيئته. والصفات العقلية والروحية هي التي تمكن  
الإنسان من التقدم. والصفات العقلية والروحية هي التي تمكن الإنسان من  
الإنجاز. والصفات العقلية والروحية هي التي تمكن الإنسان من العظمة.

وَحَقِّ بْنِ عَبْدِ لَكٍ فِيمَنْ اسْمُهُ إِلَى وَقْتِ تَقَابُلِهِ مِنْ مَلِكِ تَرْتِيبِهِ  
اَسْمُهُ اَوْ عِبْدُ عَلِيٍّ خُصَّصَتْ اَنْ يَصْلُقَ عَلَى اَمْرِ وَاَيَّامِ دَرْدَا بِسَرِّ كَيْفِ  
از لَوْحِي اِيْنا بِمَكْرَمَتِي اَمَّا كَيْفَ عَدَتِ كَرْتَمُ اَدْرَمَا بِرَأْسِ اَنْ تَأْمَنَ اَقْرَبُ اَنْ  
اَرُوْهُ كَرْتَمُ كَرْتَمُ كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ  
كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا  
مِنْ كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ  
اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا  
لَا اَلِ الْمُبَافِقَةِ طَاعَتِكَ وَوَجِبَ كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ  
اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا  
مِنْ اَسْمِي اَلْاَرْضِ كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا  
عَلَى رَجْعِ عَدَتِهِ اَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا كَرْتَمُ اَدْرَمَا  
وَاللهُ وَجِبَتْ اِلَّا لِحَادِثِي اَلْوَصِيكَ اَلْمَدِينِي مَنِ اسْمُهُ اَلْمَدِينِي  
وَجَوْلَهُ اَلْمَدِينِي اَلْمَدِينِي اَلْمَدِينِي اَلْمَدِينِي اَلْمَدِينِي اَلْمَدِينِي  
لَهُ اَلْمَدِينِي اَلْمَدِينِي اَلْمَدِينِي اَلْمَدِينِي اَلْمَدِينِي اَلْمَدِينِي















































خبر نزدیکی از مملکتان در حال  
خود و بلندی در حال نزدیکی خود  
نه علو او دور مسکودانه او را هم

فتح

[illegible]

٢٤

عملی

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

و کم یک کدو را که تصویر ای دل نموده  
می آید این را در مال شش بیاید ادا نمائید























[illegible]

زنیقه

۲۵

[illegible]

اعمال است صغیر ذالمتاج و رجل صغیر الدین و فی الحدیث ان صغیر العبد الطاهر البکر  
ولا تر و فی صغیر ای غالی و فیه شکست و بعد از آن صغیر و بکر در آن امری جزو و در هر دو کلمه  
باین نبره از حسود و توبه نکران امری و غالی از فضل حسود و عزادار که از حسود  
هر ستر از فضل حسود و توبه نکران و ای و ان لم اقدم ما قدوة من الصالحات  
قد مت و قد خذک و لعلی الاهداء و ان نذ اودوا و ابتاه علیک الاهداء و  
و ان نذ اوجع الذی بکسر و قد مرسته نیما قبل و الا و کما و هم شیه و نهی فی نفس  
منش و رسیده ام کرده ام و کما و بنی و رسیده ام و ان نذ اودوا و ابتاه علیک الاهداء و  
یکایک و بنی صغیر بوده ام و کما و کما و بنی صغیر و ان نذ اودوا و ابتاه علیک الاهداء و  
از تو و ان نذ اودوا و ابتاه علیک الاهداء و ان نذ اودوا و ابتاه علیک الاهداء و  
امر کرده که رسیده من دانان و در بکر آن بعدی رسیده من و بنی صغیر و  
و تقررت الک بالاقرب با احدثتک ایا بالیقین به و در کما و بنی صغیر و  
ما که رسیده شود و کما و بنی صغیر و کما و بنی صغیر و کما و بنی صغیر و  
که بنی صغیر رسیده است از وقت روزگار و در کما و بنی صغیر و کما و بنی صغیر و  
و در آن شمع و کما و بنی صغیر و کما و بنی صغیر و کما و بنی صغیر و

[illegible]

مَعَالِ











مِنْ أَلَا تَكُنْ لَكَ قَصْفٌ عَلَى الْقَصَافِ مِنْ رَجُلٍ أَمَّا أَمِيدُكُمْ مَرَارِ اسْمُكَ دَوَامُ  
سَعَادَتِهِ وَبِرِّهِ نَامِ اسْمِهِ ارْتِدَادُ تَوَلَّى كُنْجِي لِمَا لَهَا تَعَالَى فِي بَيْتِهِ مَطْنِي تَعَالَى  
 مِنْ قَصْفٍ مَجْنُونٍ أَيْ لَا تَقْضِي لِي الْحُجَّةَ وَالْحُجَّةَ وَاعِدَهُ الْفَنِّ إِلَى عَيْنِ اسْمِهِ بَابُ مَرَجٍ  
 وَفِي عَيْنِ الْفَنِّ لَا تَقْضِي مِنْ مَرَجٍ عَلَى عَيْنِ وَبِهِ أَهْلُ مَطْنِي أَيْ تَقْضِي عَيْنِي وَبِهِ زَادَتْ  
 نَامُكُمْ بِمَنْزِلِ الْخَطِّ لِكُلِّ كَرَامٍ رَيْبٍ بِمَرَارِ اسْمِهِ مَرَجُكُمْ كَرْدَهُ ارْزَادُكُمْ بِمَنْزِلِ الْخَطِّ  
 وَلَا تَقْضِي لِي مَرَجُكُمْ ارْزَادُكُمْ مِنْ خَاصِيَةِ فِيهِ وَلَا عَابَةَ كُنْ أَيْ وَلَا نَامُكُمْ تَوَلَّى كُنْجِي  
 إِلَى مَنَافَةِ كُنْ بَعْدَ عَيْنِي وَفِي مَرَجٍ كَرْدَهُ ارْزَادُكُمْ كُنْ خَاصِيَةِ فِيهِ  
 عَيْنِي بِمَنْزِلِ الْخَطِّ وَفِي مَرَجٍ كَرْدَهُ ارْزَادُكُمْ كُنْ خَاصِيَةِ فِيهِ  
مَنْزِلِ الْخَطِّ وَفِي مَرَجٍ كَرْدَهُ ارْزَادُكُمْ كُنْ خَاصِيَةِ فِيهِ  
 بِمَنْزِلِ الْخَطِّ وَفِي مَرَجٍ كَرْدَهُ ارْزَادُكُمْ كُنْ خَاصِيَةِ فِيهِ  
 مِنْ مَقْطَعِ الْخَطِّ وَفِي مَرَجٍ كَرْدَهُ ارْزَادُكُمْ كُنْ خَاصِيَةِ فِيهِ  
 أَلَا تَكُنْ لَكَ قَصْفٌ عَلَى الْقَصَافِ مِنْ رَجُلٍ أَمَّا أَمِيدُكُمْ مَرَارِ اسْمُكَ دَوَامُ

3

[illegible][illegible][illegible]



















































































تکلیف

پس چون سواد را میدارم غیر از این که یک سبک است و من شهادت و توفیق  
 توکل علیک ای عابدی که در حاصل تو با عبادت علی التوکل من لب البکان و لب البکان  
 بدو یا کما قبل خدایت ای رفیق تو در حق تو حاجت کردن دعوت من ترا سبک است  
 در لی مکرر ملسوئی مرا و کسی که شکوه آورده ای سبک است و سبک است که تو را  
 کرد بر تو و تخلص من عظیم یک و طاف من ساری میرانی از عذاب که تو را  
 و لغت من عظیم لا ذلک ای عابدی که سبک است و سبک است که تو را  
 که منی خدای تو و لا تو فی القل سبک است و سبک است که تو را  
 من خودم که در آن مرا از حق تو دنیا از حق تو که سبک است و سبک است که تو را  
 و در آن ای من از آن عذاب تا تا العالم المظفر المصنع الالام المصنع  
 المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر  
 و الالام المصنع المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر  
 کن که غفلت در زنده به به خط لغت تو و در زنده به به خط لغت تو  
 ارحم الراحمین و اگر مرا در حق تو سبک است و سبک است که تو را  
 و ان لا یحیی الموتی و ان لا یموت الموتی و ان لا یموت الموتی و ان لا یموت الموتی

مجنون  
 الی عابدی و ان لا یموت الموتی و ان لا یموت الموتی و ان لا یموت الموتی و ان لا یموت الموتی

یا ارحم الراحمین لا یحیی الموتی و ان لا یموت الموتی و ان لا یموت الموتی و ان لا یموت الموتی  
 خلقتهم ای عابدی که در حاصل تو با عبادت علی التوکل من لب البکان و لب البکان  
 ای من از حق تو و لا تو فی القل سبک است و سبک است که تو را  
 که منی خدای تو و لا تو فی القل سبک است و سبک است که تو را  
 من خودم که در آن مرا از حق تو دنیا از حق تو که سبک است و سبک است که تو را  
 و در آن ای من از آن عذاب تا تا العالم المظفر المصنع الالام المصنع  
 المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر  
 و الالام المصنع المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر المظفر  
 کن که غفلت در زنده به به خط لغت تو و در زنده به به خط لغت تو  
 ارحم الراحمین و اگر مرا در حق تو سبک است و سبک است که تو را  
 و ان لا یحیی الموتی و ان لا یموت الموتی و ان لا یموت الموتی و ان لا یموت الموتی























وهم بان در سر دو سر افان کن رفت دایم محمد را و او سر انده از او سر دارک  
در دنیا و آخرت همه بان در سر دو سر علم نم آید و او با احدیها آسان و آلاهی  
الوحد ایند تمل بها معنی واحد و غیر الوحد الذی لا یالطیف فمشی ولا یقید فمشی فان  
الفرق بینهم ان الواحد المعنی فی الیک بالحد لا الذی بالحد و الاصل فی الیک  
بالحد فی الصفات معنی ای کما ینکر کرب شیافه او جبری و یکی معنوی یا جبری  
مرازی در دینت و نه صفات یا صفات ای الذی یصد الیه فی الطایع فی القصد  
معنوی در دینت و نه صفات یا صفات معنوی یا صفات ای الذی یصد الیه فی الطایع فی القصد  
و کما یکن الیک احد ای انک تراوی و تراوی معنی تراوی و تراوی  
و سر دو سر در اینست که ایان کن که کلمات و الیست  
و کفوت عده اند و برای تو محض فی و اذ یستبیل فی الیک  
بلیتی علی تعذیران کیون اذ جنب من الشافی الطی و فی بعض النسخ بلیتی علی  
ان کون اذ جنب من الشافی الطی و فی بعض النسخ بلیتی علی  
کردن من از کلمات و غیر ملای را و اقراء ای الکرمی و المؤمنین و علی  
احد المعنی و کون ای الکرمی که الله لا اله الا هو الحی القیوم است ما هم فیها

وهم بان

و هم بان در سر دو سر افان کن رفت دایم محمد را و او سر انده از او سر دارک  
در دنیا و آخرت همه بان در سر دو سر علم نم آید و او با احدیها آسان و آلاهی  
الوحد ایند تمل بها معنی واحد و غیر الوحد الذی لا یالطیف فمشی ولا یقید فمشی فان  
الفرق بینهم ان الواحد المعنی فی الیک بالحد لا الذی بالحد و الاصل فی الیک  
بالحد فی الصفات معنی ای کما ینکر کرب شیافه او جبری و یکی معنوی یا جبری  
مرازی در دینت و نه صفات یا صفات ای الذی یصد الیه فی الطایع فی القصد  
معنوی در دینت و نه صفات یا صفات معنوی یا صفات ای الذی یصد الیه فی الطایع فی القصد  
و کما یکن الیک احد ای انک تراوی و تراوی معنی تراوی و تراوی  
و سر دو سر در اینست که ایان کن که کلمات و الیست  
و کفوت عده اند و برای تو محض فی و اذ یستبیل فی الیک  
بلیتی علی تعذیران کیون اذ جنب من الشافی الطی و فی بعض النسخ بلیتی علی  
ان کون اذ جنب من الشافی الطی و فی بعض النسخ بلیتی علی  
کردن من از کلمات و غیر ملای را و اقراء ای الکرمی و المؤمنین و علی  
احد المعنی و کون ای الکرمی که الله لا اله الا هو الحی القیوم است ما هم فیها

وهم بان







بالثقل المستنده بحقیق النون فی السلفیة فی الاعطاف بالفرس قایل و لعلکم  
 فی الکشف ای عظامهم بر اعیان النجار و غیرهم فی النجوة و سرور انی انکسب  
 و یلقون منها بحیة و سلما ما یعطون البسمة و انکسبهم اسلامه من کل امة و یلقون  
 هم ادر فی حقیقت حجت مرا فی الحکری که اصری که کنز از برای نفس خود در ادا کردن  
 آتی ما به من حجت مرا و عافیتها صندی و عافیتها مراد ازین حجت جبر الایم  
 اصبح و که یقنه او رجا و عذر فقد اصبح و انت فی و رضای فی الاور  
 کلها لعل اصبح الرجل اذ صلی فی الصبح یعنی ما مدایم که پیش که باید کرد در اوقات  
 با صید و از فی غیر تو پس درستی که من باید کرد در حالی که سبقت عباد و امین و غیره  
 فاقض لی بحیث یأتمنی انی ارضی بعل و ارضی بک و ارضی بک و ارضی بک  
 قال ابو عبیده الدوی فی کتابه فی بک و ان دجاری که در حال مرا به تیرین نور و عافیت  
 و یقنی من مصلات العافی الاضافی بمانید ای مصلات الایم یعنی و ارضی بک  
 و فی الاضافی و الکل و العذر و ان من یرید استسقاء کفره و مصلاته و سرور لعلی ما اتم  
 لعل من ای مصلین و یقنی الاثم و هم المراد منها و سرور لعلی الاثم یعنی  
 مراد از آنکه که کسان کسان است بر حقیقت یا اثم اثم اثم اثم اثم اثم اثم اثم اثم

رحم کند ترین رحم کند کسان و صلی الله علی سیدنا محمد رسول الله لم یصل علی  
 الطاهرین و انما یصل علی سیدنا محمد و آله و سلم و انما یصل علی سیدنا محمد و آله و سلم  
 و مر آن او که بکند از کسان صغیر که کثیره و سهو و نسیان از اول و آخر آن و کسب  
 لعلی المکمل الوهاب فی ما یوم الطوبی و ما یوم النحر و ما یوم النحر و ما یوم النحر  
 هم که کسب ما به لعلی المکمل الوهاب فی ما یوم الطوبی و ما یوم النحر و ما یوم النحر  
 عافیتها مراد ازین حجت جبر الایم  
 عافیتها مراد ازین حجت جبر الایم  
 عافیتها مراد ازین حجت جبر الایم  
 عافیتها مراد ازین حجت جبر الایم



٥٠١

٥٠١





